

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 22, No. 3, Spring 2022, 171-195  
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.29765.1744

## **A Critique on the Book “*Sociological Research in Modern Persian Fiction*” and The Pathology of its Translation**

Ghodsieh Rezvanian\*

### **Abstract**

The book “*Sociological Research in Modern Persian Fiction*” is the translation of the book “*A Study of Recent Persian Prose Fiction with Special Reference to the Social Background*” written by Reza Navabpour, which is one of the most accurate books on the analysis of contemporary Iranian fiction. By the dialectic examination of literature and history, from the Constitution revolution to the 1979 revolution, the author has studied not only major historical events, but also micro-political events with a deep critical looking, and how they have influenced fiction. Despite the socio-historical approach to contemporary fiction, relying on no sociological theory, but in the method of new historicism critics, it examines contemporary fiction in relation to heterogeneous and conflicting discourses and shows the implicit positions of the text in relation to those discourses. But the characteristics of the translation of the book by Abolghasem Serri; including the inconsistency of the type of translation with the text and subject of the book, linguistic, structural and content nonchalance, misleading and unpleasant purism, which may inadvertently involve the reader in the language of the text, has led to an inaccurate translation.

**Keywords:** New Persian Fiction, Translation, Language, Purism

\* Professor of Persian Language and Literature at University of Mazandaran, Babolsar, Iran,  
ghrezvan@umz.ac.ir

Date received: 2021-12-26, Date of acceptance: 2022-04-24



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## بررسی کتاب پژوهشی جامعه‌شناختی در نثر داستانی جدید فارسی و آسیب‌شناسی ترجمه آن

قدسیه رضوانیان\*

### چکیده

کتاب پژوهشی جامعه‌شناختی در نثر داستانی جدید فارسی، اثر رضا نواب‌پور<sup>۱</sup> یکی از دقیق‌ترین کتاب‌های تحلیل ادبیات داستانی معاصر ایران است. نویسنده با بررسی دیالکتیک ادبیات و تاریخ، از مشروطه تا انقلاب ۱۳۵۷، نه تنها رخداد‌های کلان تاریخ‌ساز، بلکه وقایع ریز سیاسی و چگونگی اثرگذاری آن بر ادبیات داستانی را با نگاه ژرف انتقادی بررسی کرده است. این پژوهش به‌رغم رویکرد تاریخی اجتماعی به داستان معاصر، بدون اتکا بر هیچ نظریه جامعه‌شناختی خاص، اما به روش منتقدان تاریخ‌گرای نوین، داستان معاصر را در پیوند با گفتمان‌های ناهمگون و متعارض، بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که متن در قبال آن گفتمان‌ها چه مواضع ضمنی‌ای را اتخاذ کرده است. اما ویژگی‌های ترجمه کتاب که توسط ابوالقاسم سرّی صورت گرفته؛ شامل عدم سنخیت نوع ترجمه با متن و موضوع کتاب، سهل‌انگاری‌های زبانی، ساختاری و محتوایی، سره‌نویسی غلط‌انداز و ناخوشایند که چه بسا خواننده را دچار چالش بیهوده با متن می‌کند، به ترجمه‌ای نارسا منتهی شده است.

**کلیدواژه‌ها:** نثر داستانی جدید فارسی، ترجمه، زبان، سره‌نویسی

\* استاد زبان و ادبیات فارسی، عضو هیأت علمی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران، ghrezvan@umz.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۴



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

## ۱. مقدمه

ترجمه، معمولاً انتقال آگاهی‌های فکری، فرهنگی، علمی و ... از زبانی به زبان دیگر است در عین حال به بسط قابلیت‌های زبان مقصد و تقویت و قدرت آن منتهی می‌شود. در معنای عرفی ترجمه، هدف، آشنایی با و آگاهی از فرهنگی دیگر - معمولاً پیشرفته‌تر - است اما نوع دیگری از ترجمه از دیرباز در تاریخ فرهنگی ایران معمول بوده است؛ و آن، ترجمه کتاب نویسندگان فارسی زبان از زبان دیگر به زبان فارسی است. در طول تاریخ اندیشمندانی از این دیار به دیار دیگر مهاجرت کرده و در دیار مقصد آثاری بدان زبان نگاشته‌اند که بعدها یا توسط خود شخص نویسنده و یا دیگری به زبان مقصد که در واقع زبان مبدأ نویسنده است، برگردان شده است؛ همچون برخی از آثار ترجمه در دوره معاصر. دیگر، ترجمه از عربی به فارسی که در دوره سلطه اعراب بر ایران و سده‌های پس از آن، و به تبع آن سلطه زبان عربی و رسمیت آن در نوشته‌های علمی نویسندگان فارسی زبان در درون مرزهای ایران و آن‌گاه ترجمه آن به زبان فارسی به دست خود نویسنده یا شاگردان او صورت می‌پذیرفته است؛ کیمیای سعادت یا آثار ابن سینا از این نمونه‌اند. در سده اخیر اما با مهاجرت اندیشمندان و دانش‌پژوهان ایرانی به کشورهای غربی نیز ترجمه نقش تعیین‌کننده‌ای در تاریخ فرهنگی معاصر ایفا نموده و چه بسا عامل اصلی تغییر پارادایم در ایران معاصر بوده است. با تداوم پدیدار مهاجرت و زیست طولانی در کشورهای غربی، در دهه‌های اخیر کتاب‌هایی در مورد فرهنگ و ادبیات ایران توسط نویسندگان ایرانی به زبان‌های دیگر، به‌ویژه زبان انگلیسی نگاشته شده و برخی از آن‌ها نیز در داخل و خارج به زبان فارسی ترجمه شده است. اگر ترجمه را دیالوگی هدفمند بین دو زبان و دو فرهنگ بدانیم، در ترجمه متنی که نه نویسنده آن متعلق به فرهنگی دیگر است و نه موضوع نوشتارش، و چه بسا زبان اثر نیز تحت تأثیر بافتار و ساختار زبان اصلی نویسنده است، مهمترین وجه فلسفه ترجمه که همانا "مواجهه با دیگری" است، حضور ندارد.

یکی از این آثار، کتاب "پژوهشی جامعه‌شناختی در نثر داستانی جدید فارسی، نوشته رضا نواب‌پور و ترجمه ابوالقاسم سرّی است که موضوع بررسی این مقاله است.

## ۲. پیشینه پژوهش

ابوالفضل رجبی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان "بازتاب روزگاران در داستان" در روزنامه سازندگی نقد کوتاهی بر این کتاب نوشته است. وی ضمن معرفی کتاب و ارائه کلیتی از مضمون و محتوای آن، در عین حال که معتقد است باید نگاه دقیق و فنی نواب‌پور را به نثر داستانی بین دو انقلاب ستود، معتقد است که نویسنده، ادبیات را به تاریخ تقلیل داده و برای آن هویتی مستقل قائل نشده است. حال آن که نواب‌پور در پیش‌گفتار تصریح می‌کند که صرفاً قصد پرداختن به آثاری را دارد که

به نظر می‌رسد بیش‌ترین ارزش را برای فهم شکوفایی اجتماعی ایران داراست و در جنبه‌های دیگری همچون قالب، سبک و زبان تنها گه‌گذاری بحث می‌شود. در مورد آثاری که به نظر می‌رسد اهمیت اجتماعی کمتری دارند روی هم سخنی گفته نمی‌شود؛ به این دلیل، نه به دلیل ناآگاهی از کمک‌هایی که به ادبیات پارسی کرده‌اند، از نویسندگان پرآوازه‌ای همچون عباس خلیلی، تقی مدرسی، نادر ابراهیمی، بهرام صادقی، اسلام کاظمیه و دیگران یاد نمی‌شود (۱۳۹۷: ۲۰).

رجبی نیز همچون مترجم کتاب، نثر داستانی را برجسته می‌کند حال آن که عنوان کار نویسنده ادبیات مثنوی است.

فرزاد مروجی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «جامعه‌شناسی و ادبیات»، مروری بر این کتاب داشته است. از نظر او فقدان نظریه ادبی یا جامعه‌شناسی، از ارزش‌های کتاب است؛ این که نویسنده به رغم حضور در دانشگاهی در غرب، به شیوه تحقیقات کلاسیک اصیل نویسندگانی چون بهار و کسروی به سراغ نگارش اثر خود رفته است. مروجی نیز بصیرت تاریخی نواب‌پور را می‌ستاید و با ذکر دو سه نمونه دقت نظر نواب‌پور را در تحلیل داستان‌ها تمجید می‌کند اما معتقد است که نویسنده در مقدمه که بایسته بوده است از پیوند ادبیات کلاسیک با داستان نو سخن می‌گفته، سکوت کرده و اگر هم به اندک مواردی اشاره کرده، ربط معناداری با موضوع ندارد؛ و این خود نشان دهنده وقوف کم او بر ادبیات کلاسیک بوده است سپس به کوتاهی به نکاتی نیز در نقد کار مترجم، لحن متفاوت ترجمه با متن اصلی، دو سه نمونه ترجمه نادرست و قلمبه‌نویسی او اشاره کرده است.

### ۳. ساختار کلی کتاب

کتاب در قطع رقعی و با صفحه‌آرایی متناسب ارائه شده اما طراحی روی جلد و رنگ جلد، دلالت ویژه‌ای بر محتویات آن ندارد.

کتاب به اذعان فهرست مطالب؛ حاوی سه پیش‌گفتار است که یکی با عنوان یادکرد، نوشته مترجم کتاب؛ یعنی ابوالقاسم سَری است. دوم با عنوان پیش‌گفتار، نوشته دیوید برادی، رئیس کتابخانه دانشگاه منچستر در وصف نویسنده کتاب است که مدتی در آن کتابخانه به کار فهرست‌نسخ خطی کتاب‌های فارسی اشتغال داشته است و به گفته برادی این کتاب رساله دکتری نویسنده بوده است (ص ۱۵) که در سال ۱۹۸۱ در دورهام لندن نوشته شده است، آن‌گاه در چکیده کتاب، مطلب دیگر با عنوان پیش‌گفت از نویسنده کتاب آمده است. سپس سپاس‌گذاری و آن‌گاه مبحثی با عنوان "ترانویسی (حرف‌نوشت)" که آوانگار و کوتاه نوشته‌های نام‌های خاص افراد، مکان‌ها یا مؤسسات و نشریات را توضیح داده که بیشتر به کار متن انگلیسی کتاب می‌آمده است. پس از این مقدمه، کتاب حاوی سه بخش کلی است: ۱- زمینه تاریخی ۲- زمینه ادبی؛ دوران زمینه‌ساز ۳- داستان نو؛ که دربردارنده چهار زیربخش است:

- بازتاب سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۴۱ در داستان‌های سال‌های بعد

- بیداری اجتماعی ۱۹۴۱-۱۹۵۳

- سانسور و فشار

- رئالیسم اجتماعی و ناسیونالیسم اسلامی

و در نهایت پایان‌بندی کتاب؛ شامل نتیجه‌گیری / پیوست / کتاب‌نامه / مؤخره / نمایه.

چنان‌که مشاهده می‌شود فهرست سه بخش اصلی کتاب که از صفحه ۲۹ تا ۲۶۰ را شامل می‌شود بسیار کلی است و تصویر روشنی از محتویات کتاب به مخاطب نمی‌دهد؛ به‌ویژه که تاریخ‌ها در فهرست مطالب میلادی است، نه برگردان شده و نه برابر نهادی دارد. در حالی که همین مطالب در چکیده مبسوط‌تر و روشن‌تر بیان شده است. این تاریخ‌ها در فهرست مطالب، میلادی و در چکیده میلادی-شمسی است که به نظر می‌رسد مترجم و ویراستار کتاب سهل‌انگارانه با این مقوله برخورد کرده‌اند.

در بررسی این کتاب، خواننده با دو ساحت جداگانه اثر و ترجمه مواجه است: ۱- "پژوهشی در ادبیات متثور جدید زبان فارسی با اشاره ویژه‌ای به زمینه اجتماعی، اثر رضا نواب پور ۲- "پژوهشی جامعه‌شناختی در نثر داستانی جدید فارسی، ترجمه ابوالقاسم سرّی.

ابتدا مروری خواهم داشت بر متن اصلی کتاب.

تاکنون کتابی چند با رویکرد مناسبات ادبیات و زمینه تاریخی و مسائل اجتماعی در مورد ادبیات مشروطه به نگارش درآمده است اما تا پیش از نگارش این رساله، ادبیات داستانی ایران در دهه‌های پس از مشروطه چندان مورد بررسی و به‌ویژه تحلیل عمیق جامعه‌شناسی تاریخی واقع نشده بود. بخش یک کتاب با عنوان زمینه تاریخی، در ۴۵ صفحه روشنگر، موجز و مهم تدوین یافته است البته فاقد دسته‌بندی است شاید از آن رو که به دلیل درهم‌تنیدگی مسائل، دسته‌بندی امکان‌پذیر نبوده است. نگاه دقیق و عمیق نواب پور به عصر رضاشاه و نقش و تأثیر آن در تاریخ اندیشه و ادبیات پس از خود تا امروز، نگاهی موشکافانه و ژرف است.

از نویسنده این کتاب سه مقاله‌ی نقد کتاب و یک ترجمه‌ی داستان کوتاه در دهه‌های ۱۳۴۰، ۵۰ و ۶۰ شمسی به فارسی در دست است که نشان‌دهنده دیدگاه و دغدغه او نسبت به اجتماع و چگونگی انعکاس آن در ادبیات، به‌ویژه ادبیات داستانی معاصر است. کتاب حاضر - صرف نظر از ترجمه ناشیوا و نارسای آن - اثری قابل اعتنا در تاریخ ادبیات داستانی معاصر ایران است که به خوبی نمودار مطالعه گسترده نویسنده در تاریخ معاصر با استناد به منابع معتبر است که چه به صورت پاورقی‌های ارزشمند و قابل مطالعه و چه فهرست منابع موضوع‌بندی شده نشانگر وقوف وی به روش تحقیق علمی است. چکیده کتاب، اطلاعات روشنی از محتویات کتاب را در اختیار خواننده قرار می‌دهد. ترانویسی (کوتاه‌نوشت) در آغاز کتاب و فهرست‌های متعدد و گونه‌گون منابع و نمایه‌ها در پایان کتاب، همه، از دقت نظر نویسنده حکایت دارد و نشان‌دهنده عزم نویسنده در برقراری ارتباط با خواننده است.

چنان که پیش‌تر اشاره شد نویسنده در پیش‌گفتار محدوده پژوهش خویش را بر داستان‌های رئالیستی نهاده است که پیوند مستقیم و تنگاتنگی با مسائل اجتماعی و سیاسی دارد یا از نظر او تأویل سیاسی دارند که بخش بزرگی از ادبیات داستانی معاصر را شامل می‌شود و به صراحت، داستان‌نویسان مدرن را از این پژوهش حذف می‌کند. او البته به

چرایی نپرداختن نویسنده‌های نام‌برده به مسائل اجتماعی نمی‌پردازد. به نظر می‌رسد اساساً رویکرد جامعه‌شناسی از نقش و تأثیر سکوت اجتماعی در برابر یک وضعیت یا پدیدار غفلت می‌ورزد. گرچه در این کتاب اشاراتی به فرم‌گرایی در مقاطعی از این سه دوره ادبیات داستانی می‌شود اما به تبیین آن پرداخته نمی‌شود. ویژگی شاخص کتاب اما تفسیرهای تاریخی از داستان‌هایی است که پیش‌تر محمل تأویل‌های درون‌نگر بوده‌اند؛ همچون برخی از آثار صادق هدایت و صادق چوبک؛ که نواب‌پور به تأویل جامعه‌شناختی داستان‌های روان‌شناختی یا ناتورالیستی آن‌ها می‌پردازد و می‌گوید: «نفسی‌گرایی و بدبینی بوف کور و بسیاری از داستان‌های صادق هدایت با حالت سرخوردگی و نومیدی‌یی که بسیاری از فرهیختگان ایرانی در بازپسین‌های حکومت رضاشاه در آن فرو رفتند سازگاری داشت» (۱۴۵). در اندیشه نویسنده «توپ مرواری صادق هدایت و نون والقلم جلال آل احمد هر دو "واکنش ادبی به مدرنیسم شتاب‌زده" بوده‌اند» (مروجی، ۱۳۹۸: ۱۹۵) او نه تنها داستان‌های شناخته شده روان‌شناختی هدایت را تفسیر جامعه‌شناختی می‌کند، بلکه تحلیل قابل‌درنگی نیز از داستان‌های صادق چوبک ارائه می‌کند «توپ لاستیکی پژوهشی روان‌شناسیک در واکنش‌های آدمیان است نسبت به استبدادی پیش‌بینی‌ناپذیر» (نواب‌پور، ۱۳۹۷: ۱۵۷) همین درون‌مایه به گونه‌ای دیگر در «انتری که لوطیش مرده بود» ارائه می‌شود. این داستان اغلب، خوانش ناتورالیستی شده و متناسب با این خوانش، از اسارت نیز به جبر غریزی تعبیر شده است البته منتقدانی چون موریو فوجئی (۱۳۷۳: ۱۸۹) و عبدالعلی دستغیب (۱۳۸۰: ۴۰۷)، بعدها به وجه اجتماعی-سیاسی این داستان اشاره کرده‌اند اما نواب‌پور تفسیری کاملاً سیاسی-اجتماعی و تاریخ‌دار از آن ارائه می‌دهد:

یک انتر بازیگر با مرگ تماشاگذار دوره‌گردش آزاد می‌شود اما آزادی انتر گونه‌ای وهم است ... با نبود مرد تماشاگذار که به او دستور دهد، بی مقصد و هول‌زده رها می‌شود. چنین می‌نماید که این داستان به پس از رفتن رضاشاه اشاره دارد؛ جای هراس مردمان از فرمانروای پیشین‌شان را هراس زائیده از گیجی و بی‌مقصدی فروگرفته است (همان: ۱۹۹).

این هراس از پیش‌بینی‌ناپذیری که درون‌مایه اصلی توپ لاستیکی چوبک هم هست، با ظرافت با خاطره علی دشتی در ایام محبس پیوند می‌خورد (نواب‌پور: ۱۵۸). ویژگی قابل‌درنگ دیگر کار نواب‌پور کنار هم‌نشانی نویسندگان داستان، اهل سیاست و گاه مورخ با



یکدیگر است که بدین ترتیب تار و پود ادبیات و تاریخ را با ظرافت به هم گره می‌زند: که «نمونه‌هایی از خودکامگی بدبین رضاشاه و جو گسترده چاپلوسی، توطئه و تباهی زائیده از آن را به دست داده است از جمله در باره علی اکبر داور، وزیر دادگستری و معمار اصلی اصلاحات رضاشاه که دچار بیماری سخت شد و پس از بهبود به دشتی گفت:

ترجیح می‌دادم که در سربلندی بمیرم تا خوب شوم و در هراسی پیش‌بینی ناپذیر زندگی کنم". روشن شد که هراس‌های داور درست بوده است. سرانجام از چشم شاه افتاد و خودکشی کرد و مردمی که در تشییع جنازه او شنیدند که شاه از داور خشمگین بوده، جنازه را ترک کردند(همان: ۱۵۸).

نواب‌پور نوگرایی رضاشاه را دلیل اصلی تجزیه ایدئولوژیک تا امروز می‌داند.

رضاشاه خواهان غربی‌گری شتاب‌آلود بود و توجهی به پیامدهای اجتماعی آن نداشت. سر هم کردن کهنه و نو در جامعه سنتی اسلامی، قسمت‌بندی‌های ژرف اجتماعی و ایدئولوژیکی را پدید آورد که تا امروز هنوز ادامه دارد. ژرف‌تر از همه شکافی است که میان توده‌ها و فرهیختگان دانش‌آموخته هست. این بخش‌بندی‌ها تعیین‌کردن درون‌مایه-ها و قالب‌های داستانی را تعیین کرد(نواب‌پور، ۱۳۹۷: ۱۴۶).

او اساس تحلیل خود را بر دو عامل تعیین‌کننده دین و ناسیونالیسم؛ جدایی و هم‌آیی این دو قرار می‌دهد و با نگاهی واکاوانه، ژرف و ستودنی نمود آن را در ادبیات داستانی هم در عصر رضاشاه و هم دهه‌های پس از آن نشان می‌دهد؛ تقابل و تناقضی که در نهایت، به چیرگی ناسیونالیسم منجر می‌شود. آن گاه به گونه‌ها و نیز رفتار متفاوت با ناسیونالیسم می-پردازد: ناسیونالیسم عصر مشروطه که دو چهره دینی و غیر دینی دارد: ناسیونالیسم دینی که متأثر از مذهب شیعه است «شیعه‌گری که در زمان صفویان طنین بلند ملت‌باوری به دست آورد»(همان: ۱۱۸) و در عصر مشروطه نیز

همراه با زبان پارسی که پیوسته پارمیه (جزء ترکیبی) ملت‌باوری ایرانی بوده، شیعه‌گری هنوز از برای یکپارچگی ملت سرنوشت‌ساز و در زندگانی سیاسی‌اش عاملی ضرور شمرده می‌شد. اما با توجه به آرمان‌های تازه اجتماعی، مفهوم‌های دینی و روشن‌فکری ملت‌باوری تصادم را آغاز کردند (همانجا).

اما آنچه در ادبیات عصر مشروطه انعکاس می‌یابد ناسیونالیسم غیر دینی است که گرچه اساس ایدئولوژیک عصر رضاشاه را نیز تشکیل می‌دهد اما استقرار آن به دو شیوه بنیاداً متفاوت راه می‌برد؛ در یکی ماهیت دموکراتیک دارد و در دیگری، استبدادی. در دوره پهلوی اول نیز ناسیونالیسم صبغه‌های گوناگون دارد؛ از ناسیونالیسم سطحی و عامیانه رضاشاه ناسیونالیسم فردگرای صادق هدایت و نیز ناسیونالیسم چپ‌گرای بزرگ علوی که در دوره پهلوی دوم با قدرت گرفتن حزب توده در قامت سوسیالیسم به صف‌آرایی در برابر ناسیونالیسم دینی شریعتی و تا حدی نیز ناسیونالیسم فرهنگی آل احمد پدیدار می‌شود.

واژه ناسیونالیست (ملت‌باور) دشواری‌هایی پدید می‌آورد؛ زیرا که سوسیالیست‌ها، مدافعان تمامیت فرهنگی شیعه و هواخواهان مدرن‌گری به شیوه غربی همه خودشان را ناسیونالیست می‌خواندند. همه سودوری‌های طبقه‌ای را که نماینده‌اش بودند یا از آن پشتیبانی می‌نمودند، سودوری‌های ملی می‌شمردند. واژه طبقه نیز دشواری‌هایی پدید می‌آورد. اما در این نظریه شاید حقیقتی باشد که غرب‌گرایان از سودوری‌های طبقه بالا و بورژوازی توانگر پشتیبانی می‌نمودند، ناسیونالیست‌های فرهنگی از سودوری‌های خرده بورژوازی و طبقه خرده مالک و سوسیالیست‌ها از سودوری‌های طبقه‌های روستایی و پایین شهری (همان: ۲۵۷).

او به رغم این که از طیف غرب‌گرایان که مدافع منافع طبقه بالا و بورژوازی هستند یاد می‌کند اما به محصول ادبی این طیف نمی‌پردازد. او نه تنها تأثیر وقایع تعیین‌کننده‌ای مثل رخداد‌های دوره مشروطه و پهلوی اول و دوم را در فراز و نشیب ادبیات داستانی به خوبی به نمایش می‌گذارد بلکه اثرات بسیاری از این رخدادها و وقایع حاصل از آن را بر شیوه زیست مردمان و در نهایت بازتاب آن را در نشریات، درام، مقالات، سخنرانی‌ها و البته گره-خوردگی آن را با ادبیات داستانی با مهارت تحلیل می‌کند.

این کتاب، شاید نمونه‌ای عینی از کاربست نظریه تاریخ‌گرایی نو باشد بی آن که بحثی نظری را بدان اختصاص داده باشد.

#### ۴. ترجمه، روش، مترجم

ترجمه گرچه بسان تألیف، عرصه آفرینش معنا نیست و التزام به آفرینش نویسنده دارد اما یکسره، فاقد خلاقیت نیست و چه بسا همسنگ تألیف در فرهنگ‌سازی اثرگذار است. یکی از متفکران، ترجمه را استعاره‌ای از تفکر می‌داند او که در دهه هفتاد به اقتضای فضای سیاسی و تاریخی آن دهه، معتقد است «در دوره معاصر ترجمه به وسیع‌ترین معنای کلمه یگانه شکل حقیقی تفکر برای ماست» (فرهادپور، ۱۳۹۴: ۱۱، مقدمه) و از این ایده خویش به ترجمه-تفکر تعبیر می‌کند در دهه اخیر با تجربه فضای متفاوت تاریخی دهه هشتاد و رواج مهارت‌گسیخته ترجمه‌های فاقد سنت، این ایده را ترمیم می‌کند و می‌گوید: برجستگی دیالکتیکی ترجمه-تفکر در این است که هم استعاره‌ی فکر کردن است هم استعاره‌ی فکر نکردن. «اگر ترجمه و تفکر را در پیوند با هم قرار می‌دهیم و معتقدیم فکر کردن یعنی ترجمه کردن، آن‌گاه فکر نکردن هم با کنش ترجمه گره می‌خورد. ما شکل‌هایی از ترجمه داریم که علامت فکر نکردن است» (همان: ۱۳۹۴، ۱۱). او تأکید می‌ورزد که برای درک جایگاه ساختاری ترجمه باید تلاش کرد تا جایی که ممکن است به این سوال پاسخ داد که چرا من این کتاب خاص را در این زمان برای این عده ترجمه می‌کنم؟ اینجاست که ترجمه می‌تواند به صورتی از تفکر نزدیک شود (همانجا). فرهادپور معتقد است که

ما امروز با بحران در ترجمه مواجه هستیم زیرا از آنجا که اکنون چنین معنایی برای ترجمه قابل تصور نیست با انبوهی از ترجمه‌های نظری مواجهیم که با ترجمه نارسا، غلط و با تیراژهای پایین به فضای فکری پرتاب می‌شوند و آن‌ها را هیچ فردی نمی‌خواند. در این وضعیت موضوع، کنش و سوژه ترجمه تا حدی زیادی جنبه شخصی و روانی پیدا می‌کند و به علاقه‌مندی افراد و دیدن نام خود بر جلد کتاب برمی‌گردد» (همان).

شناخت فرهنگ و زبان دو سوی ترجمه، از طرفی و معرفت عمیق نسبت به متن و زوایای پنهان معنایی آن و چگونگی نمود آن در ترجمه، استفاده از زبان متناسب با موضوع و لحن همسان با اثر اصلی و در عین حال پاسخ به دغدغه‌های فرهنگ، زبان و مخاطب مقصد، از طرف دیگر، کار ترجمه را به هنری پیچیده تبدیل می‌کند. بدیهی است که فقدان هر یک از این موارد، ترجمه‌ای ناستوار را سبب شود. مترجمانی که به این فرایند تو در تو

وقوفی ندارند و صرف آشنایی با زبان دو سو را در کار ترجمه بسنده می‌دانند، اغلب از روش صوری در ترجمه استفاده می‌کنند.

روش صوری (formal equivalence) یعنی مترجم ویژگی‌های صوری متن اصلی را به زبان مقصد انتقال می‌دهد. مترجم تلاش نمی‌کند متن را بر اساس اقتضاهای زبانی زبان مقصد بنویسد بلکه بدون هیچ خلاقیتی و تا آنجا که در زبان مقصد غیر عادی جلوه نکند، ترتیب کلمات نویسنده، و به طور کلی انشای عبارات و علائم سجاوندی متن و تقطیع پاراگراف‌ها را عیناً در ترجمه حفظ می‌کند. در این ترجمه هرچند جملات از نظر دستوری درست‌اند، از نظر سبک انسجام ندارند (خزاعی فر، ۱۳۸۴: ۷۳). مترجم در مقام سوژه مترجم که حضوری تاریخی دارد و جوهر خود را با گذر متناهی زمان می‌سجد باید بتواند تا حدی رابطه‌ای با علاقه و احساسات فردی خود برقرار کند. این مسئله محتاج ایستادن در یک جایگاه و تعلق به یک سنت است (فرهادپور: ۱۳۹۴، ۱۱).

زبان، عنصر محوری در کار ترجمه است. یعنی در عین حال که واسطه انتقال معنا است، خود نیز عنصر هویت بخش متن است. از همین رو در ترجمه‌هایی که در دوره اسلامی از متون عربی به فارسی صورت گرفته، از جمله ترجمه قرآن کریم و تفاسیر آن، مترجم بر کاربرد واژه‌های فارسی تأکید داشته است. چنان که این گونه ترجمه‌ها مخازن واژگان فارسی اصیل شمرده می‌شوند اما تقلیل ترجمه به زبان و حساسیت و سواس گون به اصالت زبان و در نتیجه روی آوردن به زبانی غیر متعارف، وجه دیگر ترجمه را که ایجاد ارتباط با مخاطب مقصد است نادیده می‌انگارد و هدف ترجمه زایل می‌شود. مترجم باید از قدرت، ماهیت، فرکانس و ظرافت‌های معنایی واژگان آگاه باشد. «مترجم باید ویژگی‌های خاص هر متن را بفهمد و آن‌ها را به شیوه‌ای مشابه به ترجمه منتقل کند» (برونی، ۱۳۷۴: ۱۰۷). مترجم این اثر از سویی در موضوع کار، به نویسنده اتکای کامل دارد اما با گزینش زبانی خاص، از او فاصله می‌گیرد و از آنجایی که هیچ توضیحی در باره سبک نویسنده ارائه نکرده است، بی‌مراجعه به متن اصلی نمی‌توان دریافت که مترجم تا چه حد به لحن متن اصلی وفادار بوده است و اصولاً چنین مسائلی دغدغه مترجم نبوده است. مترجم تلاش کرده است که به ترجمه خود نوعی برجستگی واژگانی بدهد و بدین‌سان به چهره خود در متن برجستگی ببخشد. او کوشش ورزیده با مرئی نمودن بیش از حد خویش مقام نمادینی برای خود بسازد. این ویژگی در مقدمه و پایان‌بندی کتاب نیز نمود بارزی دارد. افزودن ترجمه مقاله‌ای در پیوست کتاب با عنوان "روشنفکر ایرانی، سیاست، ادبیات و

روشنفکری" از همین نویسنده که پیش‌تر نیز در محقق‌نامه چاپ شده است، نشان‌دهنده این خودبیانگری است؛ چنان که محتوای غنی کتاب، تحت‌الشعاع آشنایی‌زدایی‌زبانی مترجم واقع می‌شود و در مقابل نظر شلایر مآخر است که کار مترجم را «آوردن خواننده به ساحت مؤلف و آوردن مؤلف به ساحت خواننده» می‌داند (ریکور: ۴۵).

## ۵. درآمدی بر ترجمه کتاب

انتخاب عنوان "یادکرد"، در بخش آغازین کتاب توسط مترجم با نثری که آمیزه‌ای از سره-گرایی و ترجمه‌زدگی و مسجع و کهنه‌نماست، در سوگ و ستایش دوست درگذشته خویش، نواب‌پور - که هر دو قانونگذار (۹-۱۰) بوده‌اند - و قلم‌فرسایی به سیاق شاهنامه، تنها بیانگر رویکرد عاطفی مترجم در این مقدمه نیست، او خودآگاه و ناخودآگاه به میل به ابقاء نام خویش اشاره کرده است اما هیچ اشاره‌ای به چرایی و ضرورت ترجمه و نیز چگونگی ترجمه و روش کار خویش ندارد. مقدمه مترجم، بیشتر، مرثیه‌ای در سوگ عزیزی است تا درآمدی روشنگر برای متنی که ترجمه شده است. گویا به قصدی اخلاقی که همان یادکرد از نویسنده است خواسته به دوست درگذشته خویش ادای دینی کرده باشد. در پایان نیز با همین رویکرد می‌نویسد:

امید این که ترجمه رساله او آماج توجه اهل نظر و تحقیق شده، به چشم عنایت در آن نگریسته، چنانچه به لغزش‌هایی از سوی مترجم برخوردند، با نیک‌خواهی چنان که شیوه رادمردان است، یادآوری کنند تا به تصحیح آن‌ها در چاپ‌های بعدی دست زند.

قصه عمر ماست این گفتار روز ما رفته است هین شب تار

و سپس دو شعر با عنوان‌های "از زبان حال نواب‌پور"، و "از زبان حال مترجم" بر اساس نظام زبانی و زیبایی‌شناسی شاهنامه - می‌آورد که برخی از واژگان نیازمند مراجعه به فرهنگ واژگان شاهنامه است؛ مثل:

به سر شد مگر دور آزادگان هلا اینت پتیاره پتیارگان

در این مقدمه عاطفه راه را بر نگاه علمی بسته است و هیچ نشانی از نسبت مترجم با متن دیده نمی‌شود؛ این همان مسأله‌ای است که خود را در نقاط ضعف ترجمه آشکار می‌کند. این مقدمه به جای آن که زمینه لازم را برای فهم متن فراهم کند، در حکم دل‌نوشته مترجم است. ترجمه‌هایی از این دست، از نوع مواجهه با دیگری نیز نیست. حتی استفاده از واژه "گزارش" به جای ترجمه در تقدیم کتاب (ص ۶)، بیش از آن که ربطی به تفسیر دانستن ترجمه از نظر ریکور و اکو داشته باشد، تنها برگردان تحت‌اللفظی واژه "ترجمه" است.

## ۱.۵ عنوان نامناسب کتاب

همه چیز با ترجمه سهل‌انگارانه عنوان رساله نواب‌پور آغاز می‌شود

A study of recent Persian prose fiction with special reference to the social background

که به درستی در آغاز چکیده: پژوهشی در ادبیات متشور جدید زبان فارسی با اشاره‌ای ویژه به زمینه اجتماعی» ترجمه شده است اما با عنوانی که مترجم برای کتاب برگزیده است تفاوت معناداری دارد. عنوان کتاب بر دو اصطلاح "جامعه‌شناختی" و "نثر داستانی" تأکید دارد، حال آن که نویسنده کتاب از عبارت "زمینه اجتماعی" استفاده کرده است که خواه ناخواه تاریخمندی ادبیات را با خود دارد و بخش اول را با عنوان "زمینه تاریخی" نیز توجیه می‌کند. دیگر این که "نثر داستانی" با "ادبیات متشور متفاوت است؛ عنوان کتاب این انتظار را برای خواننده ایجاد می‌کند که با گونه ویژه‌ای از نثر سر و کار دارد در حالی که منظور نویسنده ادبیات داستانی است و برهم کنش آن با رخدادهای اجتماع، و اگر هم در تحلیل آثار جلال آل احمد به نثر عامیانه‌ی یکی دو اثر او اشاره کرده است، تنها به عنوان یک بعد از رئالیسم اجتماعی برخی آثار او مورد نظر بوده است و اصولاً در کلیت کتاب، زبان یا نثر، در مقایسه با محتوای اجتماعی، جز اشاراتی اندک نیست.

## ۲.۵ تاریخ نادقیق

از آنجا که این کتاب، ادبیات داستانی معاصر ایران را در پیوند با زمینه تاریخی و اجتماعی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی بررسی می‌کند و ادبیات معاصر نیز با لحظه‌هایی از

تاریخ معاصر که نقاط عطف بوده و چرخش‌ها و دگردیسی‌های معناداری را در ادبیات سبب شده است، پیوندی تنگاتنگ و چه بسا رابطه‌ای دیالکتیک دارد، بیان تاریخ دقیق این رخدادها از اهمیت غیر قابل انکاری برخوردار است. اما این مهم در سراسر کتاب، گرفتار سهل‌انگاری و بی‌دقتی مترجم و ویراستار کتاب بوده است. در پایان پیش‌گفتاری که با عنوان "یادکرد" از نویسنده‌ی درگذشته با نثری سره‌گرا و بعضاً مسجع، آمیخته با احساس در ستایش ویژگی‌های نیک نویسنده کتاب آورده، مکان و زمان را چنین آورده است: «اسپهان ۶ آبان ۱۳۶۷ خورشیدی». این پرسش برای خواننده ایجاد می‌شود که آیا این شعر سی سال پیش در سوگ دوست از دست‌رفته اش سروده شده؟ یا بسان دیگر تاریخ‌های کتاب نادرست درج شده است؟

چنان که پیش‌تر اشاره شد در فهرست مطالب، تاریخ میلادی، نه به تاریخ شمسی برگردانده شده و نه برابر نهاد شمسی دارد. بدیهی است که خواننده فارسی زبان کتاب پیوسته با انطباق ذهنی تاریخ‌ها دست به گریبان باشد. جدای از این، گاه که سال میلادی و شمسی توأمان ذکر شده، نام ماه صرفاً میلادی است؛ مثل «در ۱۲ مارس (۱۹۴۶ م. / ۱۳۲۵ خ.) در راهرو دادگستری کسروی تاریخ نگار ... را کشت» (۵۶) ضمن این که تاریخ قتل او ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ شمسی بوده است یا «در ۴ فوریه (۱۹۴۸ م. / ۱۳۲۷ خ.) محمدرضاشاه از شلیک یک تیر به سختی جان به در برد (همان). شاید همین بی‌دقتی و بی‌انضباطی در نحوه نگاشتن تاریخ‌ها، گاه اشتباهاتی این چنین را در تاریخ‌نگاری سبب شده است:

«شیخ فضل‌الله نوری در ۲۳ ژوئن (۱۹۰۸ م. / ۱۲۷۶ خ.) مشروطه را مطرود دانست.

برکناری محمدعلی شاه از سوی گروه‌های ملی در ژوئیه (۱۹۰۹ م. / ۱۲۷۷ خ.) را مجتهدان بزرگ شیعه کانون یزدان‌شناسانه نجف تأیید کردند» (۴۲). که هر دو تاریخ شمسی نادرست است که اولی ۱۲۸۶ و دیگری ۱۲۸۸ است.

یا سال ۱۲۱۴ شمسی که ۱۱۱۴ آمده است: «محمدشاه قائم مقام را برکنار و در سال (۱۸۳۵ م. / ۱۱۱۴ خ.) اعدام کرد» (۳۶).

سال ۱۸۵۶ انگلیس به ایران اعلان جگ داد و تا ۱۸۳۶ در ایران ماند (۳۲).

این اشتباه در ثبت تاریخ وقایع همچنان ادامه می‌یابد چنان که تاریخ سلطنت احمدشاه قاجار نیز این گونه درج می‌شود: «رژیم احمدشاه قاجار (۱۹۰۹-۱۹۲۵ م. / ۱۲۷۷ تا

۱۳۰۴ خ.) که فاصله سال‌های میلادی ۱۶ و سال‌های شمسی ۲۷ سال است؛ یعنی انطباقی بر یکدیگر ندارند؛ زیرا تاریخ به سلطنت رسیدن احمدشاه ۱۲۸۸ شمسی است. در مواردی نیز دهه میلادی در برابر سال شمسی نهاده شده است: «در دهه ۱۹۶۰ م./ ۱۳۳۹ خ.» (ص ۷۰). این سهل‌انگاری در مورد برخی از وقایع بسیار تعیین‌کننده قابل اغماض نیست؛ تاریخ‌های همچون کودتای رضاخان در سوم اسفند ۱۲۹۹ که ۲۱ فوریه ۱۳۰۰ ذکر شده (۴۴)، انتقال پادشاهی به رضاشاه در آذر ۱۳۰۴ که ۱۲ دسامبر ۱۳۰۳ آمده: «مجلس مؤسسان در ۱۲ دسامبر (۱۹۲۴ م./ ۱۳۰۳ خ.) تخت پادشاهی را به رضاخان و ارث‌برانش انتقال داد» (۴۷) همین تاریخ‌های برابر نهاد شمسی مخدوش نیز از نیمه‌های کتاب؛ از صفحه ۹۰ حذف شده و به تاریخ‌های میلادی بسنده می‌شود: «فرهنگستان ایران به سال ۱۹۳۵ بنیان یافت» (۱۳۵). و در فهرست منابع نیز سال انتشار همه کتاب‌های فارسی، میلادی درج شده است. شاید فاحش‌ترین سهل‌انگاری در این زمینه، در مورد تاریخ انقلاب بهمن ۵۷ ایران باشد که همه جا تاریخ شمسی انقلاب ایران، ۱۳۵۸ نگاشته شده است، این همه، حکایت از آن دارد که مترجم کتاب، نه تنها نسبت به موضوع کتاب همدلی ندارد، بلکه نشانی از آگاهی‌های بدیهی تاریخی نیز در اختیار نمی‌گذارد.

### ۳.۵ ترجمه نامناسب

خواننده به محض گشودن کتاب با اصرار مترجم بر سره‌نویسی به افراط مواجه می‌شود. چنان که اشاره شد در یادکرد، تشبیه به سبک و سیاق شاهنامه از سویی و عبارات بلند وصفی با مترادفات پیاپی و بعضاً مسجع از سوی دیگر، تناقضی را با موضوع کتاب و نثر ساده ادبیات داستانی معاصر، به نمایش می‌گذارد که خود بیانگر این است که مترجم موضوع کتاب و فلسفه آن را برای خویش درونی نکرده است. این سره‌نویسی تا آنجا که به واژگان عمومی مربوط می‌شود نه تنها ضعف نیست بلکه ممکن است امتیاز هم باشد اما آنجا که به واژگانی با قرارداد زبانی و معنایی خاص یا اصطلاحاتی محتوی کارکردهای ویژه می‌رسد، گاه تا مرز بی‌معنایی نحو جمله نیز پیش می‌رود تا آنجا که این ظن ایجاد می‌شود که مترجم، بر زبان فارسی امروز تسلط نداشته است. مثل: «وضع بد بیمارستان‌ها به بازاری ناقانونی در خون می‌ماند» (۲۲۵: پاورقی). یا استفاده از «قسمت‌بندی اجتماعی» به جای «طبقه‌بندی اجتماعی» که واژه مترادف، جایگزین اصطلاح شده است: «سر هم کردن کهنه



و نو در جامعه سنتی اسلامی قسمت‌بندی‌های ژرف اجتماعی و ایدئولوژیکی را پدید آورد» (۱۴۶). حال آن که «کلمات در فضا و زمان جای دارند لذا دارای تاریخی از معانی هستند که تغییر و تکامل می‌یابد» (ریکور، ۱۳۹۳: ۳۶).

اصرار افراط‌آمیز بر کاربرد واژگان فارسی حتی به جای اصطلاحات رایج و خاص را می‌توان به دو گونه تعبیر کرد: یکی بیگانگی از موضوع کار و دیگری اما، مقاومت در برابر زبانی دیگر و رویکرد غیر منعطف به دیگری (زبان عربی) که روزگاری بر زبان فارسی سلطه داشته و نوعی نمایش دعوی فرهنگی از طریق سره‌گرایی. البته گاه مترجم، خود به نام‌آلوف بودن این برابرها واقف است؛ از همین رو در بخش‌های پایانی کتاب، بعد از این که بارها پیش از آن از واژگان فارسی استفاده کرده است، گاه واژه متداول فارسی یا حتی عربی را در پرانتز قرار می‌دهد: «برخی از نویسندگانی که در این آزرده‌گی انباز (سهیم) بودند» (۱۴۶). یا «در داستان قضیه خر دجال، خود رضاشاه به گونه عروسکی سیمانگاری (نشان داده) شده» (۱۵۵). یا «ایدئولوژی ملت‌باور این جهانی ... مرده‌ریگ‌های خالص فرهنگی و تاریخی ایران را آرمانیده کرد (بی نقص نشان داد)» (۱۲۱).

### ۱.۳.۵ گزاره‌ها یا تحلیل‌های محل تأمل

برخی از مطالب متناقض یا حاصل داوری نادرست است که به نظر می‌رسد حاصل ترجمه غیر تخصصی است؛ چرا که کلیت متن و تحلیل‌های عمیق نویسنده از دیالکتیک ادبیات و اجتماع، نگارش گزاره‌هایی از این دست را بس بعید می‌نماید: «در شعر غنایی و رمان تا آنجا که به زنان مربوط است چهره‌ها را جوی تجریدی فرو گرفته؛ این تجرید با کیفیت نمادین و واقع‌گرایانه چنان نوشته‌هایی دمسازی دارد اما آن‌ها را از واقعیت دور می‌کند» (ص ۸۰) که با توجه به این که بحث کلاً در باره ویژگی‌های ادبیات کلاسیک ایران است، واجد سه ایراد فاحش است: نخست این که رمان، ژانر ادبیات کلاسیک ایران نیست، دیگر این که در دوره معاصر نیز، وجه غالب رمان در ایران، رمان واقع‌گرا بوده است و سه دیگر نیز، رمان واقع‌گرا مناسبتی با شعر غنایی کلاسیک ندارد و از قضا چهره زنان در رمان واقع‌گرا، نزدیک‌ترین چهره آن‌ها به واقعیت فردی و اجتماعی خویش بوده است.

کوچ پیوسته روزافزون دهقانان تهیدست به شهرها، فقیرآبادها در شهرها به ویژه در تهران بدتر از همیشه پدید کرد. این دشواری‌ها از مجال این پژوهش بیرون است، اما

چون در ادبیات خشنودی اجتماعی و سیاسی معاصر بازتاب یافته، باید یاد شوند (۲۳۲).

که صرف نظر از زبان متن، پیدا نیست منظور از "بازتاب خشنودی اجتماعی و سیاسی معاصر در ادبیات" چیست؛ زیرا آنچه غالب است ناخشنودی اجتماعی-سیاسی است. گاه عدم وضوح برخی از گزاره‌ها، خواننده را با تردید یا پرسش‌های بی پاسخ مواجه می‌سازد؛ مثل:

در آن زمان که حزب‌های سیاسی مجاز نبودند و انجمن آزاد تنها می‌توانست در مسجدها تشکیل شود، دین تنها وسیله پیوستگی اجتماعی بود. دیناران درکام تنها می‌توانستند بال‌هایشان را جمع کنند و چشم به راه بمانند. عضوهای دین‌اندیش طبقه بالا و طبقه میانه بالاتر و فرهیختگانی که در پی دینی که کمتر سستی و بیش‌تر درون‌نگرانه باشد، بودند (۱۴۷).

آیا کارکرد مسجد از کانونی دینی به کانون انجمن‌های آزاد تغییر کرده بود و اگر چنین بود احزاب سیاسی مجاز به تشکیل جلسات نبودند اما انجمن‌های آزاد مجاز بودند؟

### ۲.۳.۵ نحو نادرست

عدم تسلط به ساختار جمله، به صورت‌های گوناگون سبب آسیب به متن اصلی می‌شود. گاه به صورت نظم و ازگونه کلام: «به هیأت‌های دیگر نظامی اروپا کمک چندانی نشد» (۳۲). حال آن که بافت جمله بیانگر این است که "هیأت‌های نظامی اروپا کمک چندانی به ایران نکردند".

جابجایی ارکان جمله، معنی جمله را گرفتار تعقید می‌کند:

جنبش بهبودبخشی بازرگانان، دیناران و فرزندان را یکی از قدرت‌های رقیب؛ یعنی بریتانیا که بعدها امیدهای ایرانیان را با توافق (۱۹۰۷م. / ۱۲۸۵خ.) با روسیه در باره تقسیم ایران به منطقه‌های نفوذ به نوبدی بدل ساخت، به نفع ایران یاری داد. (۴۲)

یا کاربرد حرف اضافه "از" به جای حرف "را": "از چیزی جلو گرفتن" به جای "جلو چیزی را گرفتن": «پلیس نتوانست یکسره از چاپ ناقانونی جلو بگیرد» (۲۱۵). یا «سرکوبگری سیاسی گاه از آزادی بیان جلو می‌گرفت» (۵۵). که در جمله اخیر سبب ابهام

نیز می‌شود. در این ساخت جمله جلو گرفتن می‌تواند هم مانع شدن معنی بدهد و هم سبقت گرفتن.

آغاز بسیاری از جمله‌ها با متمم: «بر رضاشاه پس از برکناری نه همین مخالفان پیشین ... خرده گرفتند» (۱۵۵). یا «در ادبیات نگران رنج‌های ایرانیان عادی که در روستاهای دوردست و فقیرنشین شهرها زندگی می‌کنند، غلامحسین ساعدی چهره‌ای برجسته است» (۲۲۴).

گاه نحو جمله طبیعی است اما استفاده پیاپی از واژگان سره سبب سنگینی کلام می‌شود؛ مثل: «جشن‌های ۲۵۰۰ ساله هم از لحاظ باددستی، هم از آن رو که در مرده‌ریگ ملی به آخشیج اسلامی توجه نشده بود خشم‌انگیز گشت» (۶۹). یا «مجله ارمغان قلم‌یاری‌های مهمی به دانشوری کلاسیک کرد» (۱۷۲).

فعل‌ها و صفت‌های پیاپی: توالی صفت و فعل به صورت نفس‌گیر، سبب می‌شود که فصاحت نثر از دست برود؛ به‌ویژه آن گاه که با واژگان نامأنوس فارسی همراه می‌شود؛ همچون: «رشد شخصیت شاهزاده در وضعیت متناقض پدید آمده به وسیله‌ی نفوذهای همرو اکنون و گذشته به دقت متعادل و استادانه اجرا شده است» (۱۶۶). یا

سید محمد علی جمالزاده در مقدمه‌اش بر یکی بود و یکی نبود، نخستین مجموعه داستان‌های کوتاه نوطراز پارسی، به تعهد نویسنده یا فرارسانی که باید واقعیت‌های زندگانی عامه مردم را در قالب اثری ادبی در زبانی که برای آن‌ها فهمیدنی باشد به تصویر بکشاند اشاره کرد (۲۷۹).

یا

این که جنبش مشروطیت را گروهی از عالمان و عضوهای نژادگان رهبری کردند و تا حدی از دگرگونی سیاسی و اجتماعی در برابر عالمان سنت‌گرا و محمدعلی شاه خودکامه پشتیبانی نمودند به تأیید کامل ایشان از آن آرمان‌های اجتماعی و سیاسی‌یی که میرزایان مدرنیست مدافع آن‌ها بودند، کمکی نکرد (۲۷۵).

گرفته‌برداری و سرهنویسی غلط‌انداز: برگردان واژه به واژه و قاموسی برخی از اصطلاحات یا عبارات رایج به مترادف نامعمول، خواننده را با چالش خواندن مواجه می‌کند:

یک جزء ترکیب‌کننده این پرونده، نزاعی است بیشتر با روسیان، جزء ترکیب‌کننده دیگر پرونده، همکاری با حکومت‌ها و مردم اروپایی و آمریکایی. جزء ترکیب‌کننده دیگر پرونده، واکنش‌های گروه‌های گوناگون جامعه ایران به دشواری‌های مدرن‌گری و نگهداشت مرده‌ریگ‌های مذهبی و فرهنگی ملت است (۳۱).

که به نظر می‌رسد ترکیب‌کننده به جای تشکیل دهنده به کار رفته است.

بی توجهی به بارمعنایی برخی از واژگان یا اصطلاحات خاص و برگرداندن آن به فارسی سره که هرگز واجد آن بار معنایی نیست؛ مثل برگردان قرون وسطایی به سده‌های میانه یا میانین در عبارت زیر که به تنهایی نمایانگر عدم وقوف به موضوع و کنش ویژه برخی از اصطلاحات است: «زبان کهنه داستان، سنت‌های سده‌های میانین خودکامگی و مخالفت مردمی را بازتاب می‌کند» (۱۵۶). یا «آل احمد نیز روحانی‌نمایان را به سبب چشم‌پوشی از خرافه و پافشاری در شیوه‌های اندیشه‌های سده‌های میانه‌ای محکوم می‌کند» (۲۳۲). وانگهی تناقض بین «چشم‌پوشی از خرافه» و «پافشاری در اندیشه‌های قرون وسطایی» که بدون مراجعه به متن اصلی نیز نشانگر این است که «چشم‌پوشی از» نادرست ترجمه شده است. یا: «آگاهی‌ها» به جای «اطلاعات و داده‌ها»: «نشریه‌ها تنها می‌توانند آگاهی‌هایی را که رژیم فراهم کرده، منتشر کنند» (۲۰۲). یا: این گنگی ... با گسترش بیرون-داد (محصول) داستان ناستیه‌نده و درهم‌کشیدگی نوشته‌های ادبی متعهد این شکاف فراختر گشت» (۲۱۲).

بخشی بزرگ از نیروهای مسلح به راستی مجهز شده بودند تا علیه تیره‌های به قوت شورشی دست به کار شوند (۴۸) به قوت که به جای بالقوه در همه متن استفاده شده در این عبارت می‌تواند شدیداً معنا شود. یا تا پایان سده نوزدهم کشمکش به قوت (بالقوه) میان حکومت دین‌گریز و دینیاران نهفته باقی ماند. (۳۵)

فهرستی از واژگان و اصطلاحات این ترجمه به قرار زیر است:

بالادستی (سلطه) / ۳۵ / فرادستی (سلطه) / ۴۴ / دانشکده‌های دین‌گریز (غیر دینی) / ۳۵؟  
مقرره‌ها (مقررات) / ۴۲ / عشیره‌ها (عشایر) / ۴۴ / رانشگر (محرک) / ۳۶ / یکه‌گری (انحصارگری)  
۳۹ / بیشینگان و کمینگان مجلس (اکثریت و اقلیت) / ۴۵ / بهبودبخشی‌های بنیادین (اصلاحات  
رادیکال یا بنیادین) / ۴۲ / مدرسه‌های ناهمگانی (خصوصی) / ۴۹ / اصل‌های حکومت (اصول یا  
مبانی) / ۴۹ / خبرپراکنی رادیو (پخش) / ۵۳ / کارمندانه (بوروکراتیک یا دیوانسالاری) / ناهمراپی

به قوت دینیان شیعه (مخالفت بالقوه علمای شیعه) ۴۴ / ناهمراهی مقاوم (مخالفت سرسخت) / ملت‌باور (ملی‌گرا) ۴۵ / برگاشتند (برگرداندند) ۵۷ / ستیهدن (جدال) ۵۷ / زنده-گری (حیات) ۵۸ / نادرست‌زدایی (ویرایش) ۷۰ / کارکردی و پیشه‌ای (فنی و حرفه‌ای) ۷۵ / خوانندگان گسترده‌تر (توده مردم) ۷۵ / سیمانگاری (نمایش) ۸۰ / چاپانه (متن چاپی) ۹۵ / نوپذیرانه (نوظهور) ۱۱۳ / زبان آذینی (زبان ادبی) ۱۱۵ / کمال‌گر (تکمیل‌کننده) ۱۱۶ / پارامیه (جزء ترکیبی) ۱۱۸ / بالمش (رشد) ۱۱۸ / چشم‌دیده (مشاهده) ۱۱۹ / ملت‌باوری گیتیانه (ناسیونالیسم غیر دینی) ۱۲۱ / روشناس (معروف) ۱۲۸ / کرانگین (حد نهایی) ۱۳۴ / یادگزاره (خاطره) ۱۴۸ / جنگ‌لرز (بیمناک از جنگ) ۱۵۶ / گیتیانه‌گری (مادی‌گرایی) ۱۶۳ / باورگر (متقاعد کننده؟) ۱۷۴ / ریشه‌نگران (بنیادگرایان) ۲۰۱ / پرواگرانه (محافظه‌کارانه) ۲۰۳ / آخشیج (عنصر) ۲۴۷ / تاخت‌گرانه (تهاجمی) ۲۱۵ / آزمایشگران (مدرنیست‌ها) ۲۲۱ / صورت‌پرستی (فرم‌گرایی) ۲۲۰ / ملت‌باوران ریشه‌نگر مذهبی (ملی‌مذهبی‌های افراطی) ۲۴۱ / نظریه‌های سده میانه‌ای (نظریه‌های قرون وسطایی) ۲۴۳ / حالت‌سرایی (وصف حال) ۲۶۱ / سودوری (منفعت) ۲۵۷

### ۳.۳.۵ دگرنویسی واژگان متداول فارسی

اصرار بر واژه‌سازی، در برخی از موارد نیز شکل نامتداول واژه فارسی را بدون توجیه به جای صورت متداول فارسی آن می‌نشانند:

شنودگاران (شنوندگان) ۷۹ / بهکرد (بهبود) ۹۹ / ریشه‌نگران (بنیادگرایان) ۲۰۱ / نیم‌آگاه (ناخودآگاه) ۱۳۷ / نمادگذار (نماد) ۲۴۹ / دستیافت (دست‌آورد) ۲۶۴ / میرزا (روشنفکر) ۲۷۳ / نادین‌مدار (دین‌گریز) ۲۵۰ / نگرش دو سودایی (نگرش دوگانه) ۱۱۸

در نهایت به نثر فارسی رضا نواب‌پور در دیگر آثارش مراجعه کردم تا دریابم رفتار نویسنده اصلی کتاب با زبان فارسی چگونه بوده است. یک مقاله در نقد کلیدر دولت‌آبادی که توسط رضا افتخاری ترجمه شده، دیگری ترجمه داستانی کوتاه توسط نواب‌پور و مقاله سوم به نام "شقیقه" در نقد کتاب دکتر علی شریعتی است. نواب‌پور در نقد کتاب کویر دکتر شریعتی، از قضا گذشته از اندیشه نویسنده و محتوای کتاب، به نقد زبان این اثر نیز پرداخته است و از لغزش‌های دستوری و واژگانی شریعتی سخن گفته و بر واژه‌سازی‌های

خارج از قاعده او نقد دارد. که هیچ‌یک از این سه مقاله نشانی از گرایش به سره‌نویسی و زبان‌پالایی ندارد.

قطعات کوتاهی از این رساله، قبلاً به صورت مقاله و با ترجمه دیگری چاپ شده است. از این رو بر آن شدم تا مقایسه‌ای بین دو ترجمه صورت دهم. در مقاله "نقد جای خالی سلوچ" ترجمه مختاری آمده است:

سرنوشت عباس نیز آن گاه که از چنگ شتر خشمناک دیوانه‌ای می‌گریزد و ناچار خود را به درون چاه متروکه‌ای می‌اندازد به تلخی رقم می‌خورد. او را چندی بعد در حالی نجات می‌دهند که از ترس مارهای سمی ته چاه از کار و از مردی افتاده است. عباس نمی‌میرد اما زمین‌گیر و پیر می‌شود، موهایش یکسر سفید می‌شوند. حال و روز عباس نمادی است از کشاورزی سنتی؛ کهنه، ابتدائی و از کارافتاده در برابر روش‌های نوین کشاورزی (نواب‌پور، مختاری، ۱۳۶۹: ۲۳۱).

عباس از شتری خشمگین گریخته در چاهی متروک سرنگون می‌شود و در آنجا از مارها به هراس می‌افتد. پس از آن که هم‌روستاییان نجاتش می‌دهند، دیگر مرد نیرومند و بی‌باکی نیست بلکه فلج شده و پیری زودرس و موی سپید به سراغش می‌آید؛ هر چند هنوز نوجوان است. این نماد گذار حالت کشاورزی ایران است که سنتی باستانی دارد اما در عمل، ابتدایی یا دچار پیری نارس است (نواب‌پور، سری، ۱۳۹۷: ۲۳۳).

در ادامه مقاله آمده است:

«تمام جامعه روستا همراه با خانواده مرگان، به عنوان نمونه، دستخوش نوعی دگرگونی اجتماعی می‌شود که ذاتی و خودبخودی نیست» (مختاری: ۲۳۲)  
«زندگانی در روستا نیز بر روی هم آماج دگرگشت همانندی است» (سری: ۲۳۳).

## ۶. سجاوندی

متن فاقد علامت‌های نگارشی متنوع است. این فقدان در کنار نثر نامأنوس، گاه سبب نیاز به چندباره خوانی یک مفهوم ساده می‌شود. در استفاده از علامت‌های نگارشی بسیار اقتصاد ورزیده شده است؛ تنها علامت مورد استفاده نقطه است و در اندک مواردی نیز ویرگول؛ از همین رو متن فاقد لحن طبیعی است و خواننده با مکرر خوانی باید نحو درست را دریابد. شماره‌گذاری زیرفصل‌ها از چپ به راست انجام شده است. و مهم‌تر از همه با توجه به این

که برخی از واژگان یا اصطلاحات برساخته خود مترجم است آوردن معادل انگلیسی واژگان یا اصطلاحات در پاورقی ضروری است.

## ۷. نتیجه‌گیری

کتاب "پژوهشی جامعه‌شناختی در نثر داستانی جدید فارسی"، بی‌تردید یکی از آثار قابل استناد در پژوهش‌های مربوط به ادبیات معاصر و به‌ویژه ادبیات داستانی است. در کمتر کتابی در این زمینه این عمق نگاه و توان تحلیل ژرف را در پیوند ادبیات داستانی با تاریخ و جامعه می‌توان سراغ کرد. نویسنده با مطالعه گسترده در تاریخ معاصر و اشراف بر وقایع خرد و کلان این دوره و پیوند ظریف و معنادار آن با داستان رئالیستی، گرچه به نظر می‌رسد ادبیات را تحت‌الشعاع تاریخ دیده است اما جلوه‌ای تمام‌عیار از تاریخ‌گرایی نو را نیز در کار خویش عرضه کرده است و خواننده نیز از رهگذر این هم‌آیی تاریخ و داستان، به شناخت عمیق‌تری از هر دو دست می‌یابد. دریغاً که نویسنده متن اصلی را به زبان فارسی نوشته است که بدون شک می‌توانست اثری قابل توجه در تحلیل ادبیات داستانی باشد. این ضایعه کتاب را ناگزیر به دست ترجمه سپرده است که به ناچار آسیب‌های خاص خود را دارد؛ به‌ویژه که مترجم وقتی از خود می‌پرسد چرا من این کتاب را و در این زمان ترجمه می‌کنم، پاسخ ادای دینی دوستانه به نویسنده از سویی و میل پنهان و آشکار به مرئی شدن خود باشد و نه ضرورت ترجمه به دلیل رویکردهای ویژه نویسنده و عمق تحلیل او در این اثر و لزوم ترجمه آن به جهت احساس خلأ چنین پژوهش‌ارجمندی. دریغ است که چنین پژوهش کارامدی با ظرافت‌ها و تیزبینی نویسنده‌ای توانمند در زیر بار زبانی سنگین و مطمئن، پرتویی نیابد گرچه هنر واژه‌سازی و ترکیب‌آفرینی به جای خود ارزشمند است. برگردان‌های فارسی نام‌نوس و گاه نحو غیرمتعارف کلام، کتاب ارزشمند نواب‌پور را به متنی ناگوار بدل ساخته که مدام توجه خواننده را به زبان اثر معطوف می‌کند و از روان‌خوانی و روان‌فهمی بازمی‌دارد و از رغبت او برای ادامه مطالعه می‌کاهد حال آن که کتاب از آن دسته آثاری است که به رغم حجم نه‌چندان زیاد، تصویر روشن و معناداری از دیالکتیک داستان و سیاست در ایران معاصر به دست می‌دهد تا آنجا که ضرورت بازترجمه‌ای روشن را ناگزیر می‌سازد.

## پی‌نوشت

۱. رضا نواب پور، متولد مشهد، در گذشته در دی ۱۳۷۴ در دورهام انگلستان، دارای دکترای زبان‌شناسی از دانشگاه دورهام است. از او چند مقاله در نقد داستان به فارسی به جا مانده است و نیز مجموعه‌ی داستانی با عنوان *مزمزه‌ی خاطرات* که به انتقاد از خرافه‌پرستی پرداخته است. در ایران از همکاران مجتبی مینوی در بنیاد شاهنامه بود، اما پس از اقامت در انگلستان و تدریس در دانشگاه منچستر به تهیه فهرست نسخه‌های خطی فارسی در آن دانشگاه پرداخت و به انگلیسی به چاپ رساند. آثار دیگری نیز با موضوع سیاست و ادبیات در ایران به زبان انگلیسی نوشته است.

## کتاب‌نامه

- برونی، لئوناردو (۱۳۷۴)، «روش درست ترجمه کردن»، ترجمه نصرالله مرادیانی، *فصلنامه مترجم*، ش ۵۷، صص ۱۰۵-۱۰۹
- پلاتونوف، آندرنی (۱۳۵۱)، «بالشی نرم برای یک فرزند»، ترجمه رضا نواب‌پور، *ماهنامه تعلیم و تربیت*، ش ۶۶، صص ۳۳۸-۳۴۲
- خزاعی فر، علی (۱۳۸۴)، «نظریه ترجمه؛ دیروز و امروز»، *نامه فرهنگستان*، ش ۲۸، صص ۶۹-۷۹
- رجبی، ابوالفضل (۱۳۹۷)، «بازتاب روزگاران در داستان»، *روزنامه سازندگی*، ش ۳۱۰، ۴ اسفندماه اسفندماه
- ریکور، پل (۱۳۸۶)، *در باره ترجمه: اندیشه در عمل*، ترجمه مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۰)، «داستان‌نویسی صادق چوبک»، *یاد صادق چوبک*، علی دهباشی، صص ۴۵۹-۴۰۷
- فراه‌پور، مراد (۱۳۹۴)، «جایگاه ساختاری ترجمه»، *روزنامه شرق*، ۲۰ مهر، ص ۱۱
- مروجی، فرزاد (۱۳۹۸)، «جامعه‌شناسی و ادبیات»، *فرهنگ‌بان ۲ (فصلنامه فرهنگی هنری)*، ش ۲، صص ۱۹۴-۱۹۹
- موریو، فوجئی (۱۳۷۳)، *یادداشتی ساده در ارزشیابی «انتری که لوپیش مرده بود»*، دفتر هنر، ش ۳، صص ۱۸۹-۱۹۰
- نواب‌پور، رضا (۱۳۹۷)، *پژوهشی جامعه‌شناختی در نثر داستانی جدید فارسی؛ ترجمه ابوالقاسم سری*، تهران: انتشارات توس



بررسی کتاب پژوهشی جامعه‌شناختی در نثر داستانی ... (قدسیه رضوانیان) ۱۹۵

نواب‌پور، رضا (۱۳۴۹)، «شش‌شقیه»، مجله نگین، ش ۶۸، صص ۲۷-۲۹  
نواب‌پور، رضا (۱۳۶۹)، «سنت‌های ایرانی ادبیات عامه در کلیدر»، ترجمه محمد افتخاری، مجله کلک، ش ۷، صص ۱۲۷-۱۳۰  
نواب‌پور، رضا (۱۳۶۹)، «در جستجوی هویت گمشده (نقد جای خالی سلوچ)»، ترجمه محمد افتخاری، مجله کلک، ش ۱۱ و ۱۲، صص ۲۳۰-۲۳۵

Bruni, Leonardo (1374), " On the Correct Way to Translate ", translated by Nasrollah Moradiani, Translator Quarterly Magazine, Vol. 57, pp. 105-109  
Farhadpour, Morad (2015), "The structural position of translation", Shargh newspaper, October 11th  
Khazaeifar, Ali (2005), "Translation Theory; Yesterday and Today ", Name Farhangestan, Vol. 28, pp. 69-79  
Moraveji, Farzad (1398), "Sociology and Literature", Farhangban 2 (Cultural and Artistic Quarterly), Vol. 2, pp. 194-199  
Navabpour, Reza (1397), Sociological research in modern Persian fiction; Translated by Abolghasem Serri, Tehran: Toos  
Nawabpour, Reza (1349), "Shaqshaqieh", Negin Magazine, Vol. 68, pp. 27-29  
Nawabpour, Reza (1990), "Iranian Traditions of Public Literature in Kalidar", translated by Mohammad Eftekhari, Kelk Magazine, Vol. 7, pp. 127-130  
Nawabpour, Reza (1369), "In Search of a Lost Identity (Critique of Salouch Vacancy)", translated by Mohammad Eftekhari, Kelk Magazine, Vol. 11 and 12, pp. 230-235  
Platonov, Andrei (1351), "A soft pillow for a child", translated by Reza Navabpour, Education Monthly, Vol. 66, pp. 338-342  
Rajabi, Abolfazl (1397), "Reflection of times in the story", Sazandegi newspaper, March  
Ricoeur, Paul (2007), On Translation: Thinking in Action, translated by Morteza Bahrani, Tehran: Research Institute for Cultural and Social Studies

پرتال جامع علوم انسانی